

را از یکدیگر متمایز میسازد ، مناسبات آنها نسبت به وسائل تولید است .  
تمام تفاوت‌های دیگر طبقاتی از همین تفاوت اساسی سرچشمه میگیرد و از  
آنجمله مقامی که طبقات مختلف در پیوسته تاریخی معین تولید اجتماعی  
اشغال میکنند . در جوامعی که به طبقات متخاصم ( آنتاگونیست ) تقسیم  
میشوند یکی از طبقات اصلی ناگزیر مقام حاکم دارد و مناسبات میان طبقات ،  
مناسبات فرمانده و فرمانبر حاکم و محکوم ، استعمارکننده و استثمارشونده است  
از مناسبات طبقات نسبت به وسائل تولید است که نقش طبقات در  
سازمان اجتماعی تولید زائیده میشود . آن طبقاتی که صاحب وسائل  
تولید است ، تولید را سازمان میدهد و رهبری میکند . .. بگفته مارکس :

" سرمایه دار کسی نیست که مؤسسه صنعتی را اداره میکند  
برعکس او اداره کننده صنعت است چون سرمایه دار است . "

اگر با گذشت زمان صاحبان وسائل تولید بتدریج نقش سازمانده و اداره -  
کننده را از دست میدهند و بزندگی طفیلی خو میگیرند ، دلیل آن ایست  
که این طبقات دوران خود را پیموده و تولید را دیگر به آنها نیازی نیست .  
برعکس ، آنها بصورت مانعی بر سر راه رشد تولید درآمده اند و باید آنها  
را کنار گذاشت . چنین است در حال حاضر وضع بورژوازی در شیوه تولید  
سرمایه داری .

روشن است که نقش سازماندهی تولید ، فرع بر مالکیت وسائل تولید  
است و آن تشریحی که اساس تقسیم طبقات را بر " سازمان دهندگان " و  
" اجراکنندگان " میگذارد ، از ریشه نادرست است و این اندیشه نادرست  
را میسرساند که تولید گویا به همیشه به " سازمان دهندگان " نیازمند است  
بنابراین وجود طبقات لازم تولید اجتماعی است . در نتیجه طبقات در  
جامعه انسانی جاودانی اند و هرگز نمیتوان به جامعه بی طبقه دست یافت  
اینست که این تشریح بجای مبارزه طبقاتی سیاست صلح و آشنی طبقاتی  
را تبلیغ میکند .

باز هم از مناسبات طبقات نسبت به وسائل تولید است که شیوه دریافت

و میزان سهم هر طبقه از ثروت اجتماعی معین میگردد. چنانکه در تولید سرمایه داری، سرمایه دار سهم خود را از ثروت اجتماعی به شکل سود برداشت میکند، کارگر مزد و مالک زمین بشکل بهره مالکانه، بطور کلی طبقات استثمارگر که اقلیت ناحیزی را در جامعه تشکیل میدهند سهم بیشتر و بزرگتری از درآمد اجتماعی را در اختیار میگیرند. آن تئوری که پایه تقسیم جامعه را به طبقات، بر توزیع درآمد اجتماعی میگذارد، از ریشه نادرست است و این اندیشه نادرست را تلقین میکند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا باید بخاطر توزیع، یعنی توزیع عادلانه درآمد اجتماعی صورت گیرد و نه بخاطر از بین بردن طبقات و سلب مالکیت از صاحبان وسائل تولید و اجتماعی کردن این وسائل. نتیجهای که برای "تئوری" مترتب میگردد نفی انقلاب و هواداری از رفرم است در حالی که تغییر توزیع درآمد اجتماعی، استثمار را که زاره مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است از بین نمی برد. وانگهی در جامعه گروه ها و اقشاری وجود دارند که منبع درآمد آنها مختلف است مثلا منبع درآمد کارمندان دولت، حقوق دولتی آنها است و صاحبان مشاغل آزاد درآمد خود را از طرق دیگری بدست میآورند از سوی دیگر در میان سرمایه داران اگر بشود دریافت درآمد یکی است میزان درآمد یکسان نیست. روشن است که تقسیم طبقاتی جامعه بر اساس درآمد معیار درستی برای تعیین طبقات بدست نمیدهد.

تعریف لنین از طبقه تمام علائم و خصوصیات فوق را در بر میگیرد:

"طبقات، گروه های بزرگ انسانها هستند که از جهت مقام خود در سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی، از جهت رابطه خود با وسائل تولید (که قسمت زیاد آن در قوانین بیان و تسجیل شده)، از جهت نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین از جهت طرق دریافت و میزان آن سهم از ثروت اجتماعی که آنها در اختیار میگیرند، از یکدیگر متمایز میگردند. طبقات آنچنان گروههایی از انسانها هستند که گروهی از آنها میتواند به علت مقامی که در شیوه معین اقتصاد جامعه دارد کار گروه دیگری را بخود اختصاص دهد."

در این تعریف آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد همانا رابطه نسبت به وسائل تولید است، بقیه خصوصیات از این ین ناشی میشود. اگر پایه تقسیم جامعه به طبقات بر نظام اقتصادی جامعه استوار است ولی مفهوم طبقه، شئون سیاسی و زندگی معنوی را نیز در بر میگیرد. طبقه تنها یک مفهوم اقتصادی نیست، اگرچه اقتصاد تعیین کننده طبقه است. طبقه یک مفهوم اجتماعی جامع است چنانکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نه تنها در محیط اقتصاد و روابط تولید بلکه در تمام شئون زندگی اجتماعی، در شرایط زندگی این طبقات، در افکار و نظریات و اخلاق و سیاست آنها بروز میکند.

## پیدایش طبقات و ترکیب طبقاتی جامعه

وجود طبقات بسته به مراحل تاریخی معین از تکامل تولید است و از اینرو میتوان منشأ و ماهیت طبقات را بدرستی دریافت. پیدایش مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات و بهره کشی از انسان، معلول علل اقتصادی است. تقسیم جامعه به طبقات در آخرین تحلیل نتیجه رشد نیروهای مولد و تقسیم اجتماعی کار است که پیدایش مالکیت خصوصی را ممکن گردانید. جامعه طبقاتی برای اولین بار از درون جامعه اشتراکی اولیه بیرون آمد. در جامعه اشتراکی اولیه چنانکه دیدیم، رشد نیروهای مولد در سطح بسیار نازلی قرار داشت و بازده کار اندک بود. در چنین شرایطی تولید ایجاد میکرد که وسائل تولید در مالکیت تمام افراد باشد و لذا مالکیت خصوصی وجود نداشت. یک فرد بزحمت میتواند احتیاجات زندگی خود را تأمین کند. کار افراد محصول اضافی پدید نمیآورد که دیگری بتواند آنرا تصاحب کند و لذا استثمار ممکن نبود. طبقه هم مفهومی نداشت. با رشد مداوم نیروهای مولد بازده کار به سطحی رسید که محصول اضافه بر احتیاج بوجود آمد و همراه با آن این امکان که بتوان این محصول اضافی را تصاحب کرد. همین پدیده پایه تقسیم جامعه را به طبقات فراهم ساخت. تکامل نیروهای مولد و افزایش بازده کار، جامعه اشتراکی اولیه را

ار درون متلاشی گردانید . حای گروه های انسانها را که به اتفاق به تولید می پرداختند خانواره گرفت . در درون جامعه ، ریش سفیدان فرمانده های نظامی ، مؤبدان و کسان دیگری از این قبیل از افرادی حد اشد و مقامات اجتماعی را در اختیار گرفتند و از آنها برای کسب ثروت استفاده کردند . تقسیم اجتماعی کار ورشد مبارله موجب گردید که بعضی از قبایل یا خانواره ها ثروتمند شوند و برخی دیگر فقیر باقی بمانند . وسائل تولید که قبلا اشتراکی بود اکنون به مالکیت خصوصی خانواره در آمد ، خانوارهای که مرد در آن فرمانروایی داشت .

برحضور های جنگی میان قبائل ، کسب ثروت را تسریع کرد به این علت که عنایم جنگی میان اشراف جامعه تقسیم میشد . افزایش بازده کار و افتادن وسائل تولید در دست خانواره این نتیجه را ببار آورد که اشراف جنگی را بجای آنکه بکشند بکار میگرفتند و از دسترنج آنها استفاده می بردند این اولین شکل بردگی در جامعه بود که بردگان معمولا مانند افراد خانواره زیر نظارت مرد بکار می پرداختند . در این دوره کار اساسی تولید هنوز توسط افراد آزاد انجام میگرفت و بردگان بمثابه نیروی کار کمکی بکار میگرفتند . اما بر اثر رشد بازهم بیشتر نیروهای مولد ، رشد مالکیت خصوصی و رشد مبارله ، این شکل بردگی خانوارگی جای خود را به شکل جدید بردگی داد که در آن انجام کلیه امور تولیدی بر دوش بردگان گذاشته شد .

بدین ترتیب بر روی حرا به های جامعه ، اولیه ، جامعه بردگی با دو طبقه متخاصم برده و برده دار بوجود آمد ، اشراف طبقاتی بدست طبقه دیگر ممکن گردید . مناسبات اقتصادی جامعه ، اولیه که بر همکاری و تعاون در تولید بسیار میگرفت حای خود را به مناسباتی از نوع جدید ، مناسبات حاکم و محکوم ، فرمانده و فرمانبر ، اشراف کننده و اشراف شونده واگذاشت .

تلاش جامعه اشتراکی اولیه بر اثر علل اقتصادی ، جامعه طبقاتی را بدنبال آورد . از آنزمان تاکنون تاریخ جامعه بشری طی قرنهای متوالی مراحل را از سر گذرانیده است . ساخت های چندی بدنبال یکدیگر

آمده اند ، طبقاتی از صحنهٔ اجتماع رخت بر بسته اند ، طبقات دیگری بحای آنها نشسته اند . همراه با تغییر طبقات ، روابط تولید نیز تغییر پذیرفت و این تغییرات همهٔ ثمرهٔ تغییر شیوهٔ تولید ، ثمرهٔ تغییر نیروهای مولد و روابط تولید است . با تصور شیوهٔ تولید ، شکل مالکیت تغییر مییافت و متناسب با آن ساختمان طبقاتی جامعه نیز دستخوش تحول میگردد . تاریخ جامعهٔ طبقاتی تاکنون سه شکل استثمار و شتم طبقاتی بخود دیده است ، بردگی ، سرواژ و کار مزدوری . در دو شکل اول برده و سرف از لحاظ حقوقی تابع ولینعمت های خود بودند که میتوانستند با اعمال قهر آنها را بکار وادارند . در این ساخت ها مساوات میان افراد جامعه حتی از نظر حقوقی نیز وجود نداشت . در جامعه سرمایه داری افراد ظاهراً از نظر حقوقی برابرند ، منتها کارگر از لحاظ اقتصادی وابسته به کارفرما است زیرا بعلت نداشتن وسائل تولید ناچار برای تأمین زندگی باید نیروی کار خود را به کارفرما ، صاحب وسائل تولید بفروشد . مارکس این شیوهٔ استثمار را سیستم بردگی مزدوری مینامد .

در راجامعهای که در آن منافع طبقات آشتی ناپذیر است ، دو طبقهٔ اصلی وجود دارد ، دو طبقهٔ منحصم که مستقیماً زائیدهٔ شیوهٔ تولید اند ، مبارزهٔ آنها منشاء تحولات اجتماعی است و این مبارزهٔ مبین تضاد اساسی آن شیوهٔ تولید است . چنانکه در شیوهٔ تولید بردگی ، برده و برده دار دو طبقهٔ اصلی جامعه اند . در شیوهٔ تولید فئودالی ، فئودال و سرف و در شیوهٔ تولید سرمایه داری پرولتاریا و بورژوازی .

در کار این دو طبقهٔ اصلی طبقات و اقتدار دیگری نیز وجود دارد و خود طبقات فرعی از اینجا ناشی میشود که شیوهٔ تولید مسلط ، با بقایای از شیوهٔ تولید کهنه یا نطفه هائی از شیوهٔ تولید نو همراه است . چنانکه در کشورهای سرمایه داری تا مدتی طولانی مالکین بزرگ ارضی بمثابهٔ بقایای از فئودالیسم وجود داشتند و دهقانان را به شیوهٔ های ماقبل سرمایه داری استثمار میکردند و هم اکنون در بسیاری از کشورهای کم رشد در کار تولید سرمایه داری بقایای فئودالیسم همچنان باقی است ؛ وجود " طبقهٔ سوم " که در اواخر فئودالیسم شیوهٔ تولید سرمایه داری را تولید میداد در زمرهٔ

این اقتدار است .

قشرهای متعدد حرد و بورژوازی ( دهقانان میانه حال و کوچک پهنه ورن ، کسبه ) نیز از دوران قشور الیسم باقی مانده و نماینده تولید کالائی ساده اند . قشرهای حرد و بورژوازی هیچگاه ثابت نمیمانند . در جریان تولید عده کمی از آنها خود را تا درجه سرمایه دار و استثمارگر بالا می برند ، ولی اکثریت آنها خانه خراب میشوند و در عداد پرولتاریا در میایند . این یکی از قانونمندیهای تولید سرمایه داری است . ولی این جریان هیچگاه به نابودی کامل تولید کنندگان کوچک نمی انجامد . علاوه بر قشرهای متعدد تولید کنندگان کوچک ، اقتدار دیگری در جامعه یافت میشوند مانند روشنفکران ( پزشکان ، معلمین ، وکلای دادگستری ، هنرمندان و غیره ) که ترکیب طبقاتی آنها یکدست نیست . آنها از طبقات مختلف بورژوازی ، حرد و بورژوازی ، مالکان ارضی و تعداد بسیار کتری از پرولتاریا بیرون میآیند . در کشورهای که سرمایه داری در آنها رشد چندانی ندارد وضع و شرایط زندگی روشنفکران در مجموع همانند تولید کنندگان کوچک است و به همین جهت در این کشورها روشنفکران در اکثریت خود در ردیف حرد و بورژوازی قرار میگیرند . بنابراین روشنفکران طبقاتی را تشکیل نمیدهند . بخشی از آنان که پوسیدگی نظام سرمایه داری را در میآیند در مبارزه به طبقه کارگری پیوندند . روشنفکران در کشورهای عقب مانده در مبارزه طبقاتی پرولتاریا نقش مهمی بازی میکنند . جلب هر چه بیشتر آنان بسوی پرولتاریا دارای اهمیت فراوانی است . در جامعه سرمایه داری قشری نیز وجود دارد از عناصری که به هیچ طبقاتی تعلق ندارند ، قشر لومین پرولتاریا ، قشر رانندگان جامعه بورژوائی راهزنان ، گدایان ، قاتلین ، روسپیان و غیره . صفوف این قشر پوسیده از افرادی رانده از اجتماع بر میشود ، افرادی که شرایط سرمایه داری آنها را به " قمر " جامعه سقوط میدهد .

لومین پرولتاریا عنصر انقلابی نیست .

" لومین پرولتاریا ، این محصول انفعالی پوسیدگی تحناتی ترین

قشرهای جامعه' کهن ، در جریان انقلاب پرولتری در برخی نقاط  
بطرف جنبش کشیده میشود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی حویسش  
بسی بیشتر متعایل است خود را بدشائس و تحریکات ارتجاعی بفروشد .  
( مانیفست ) .

صحت این حکم را در آلمان هیتلری ، در آمریکا و در ایران میتوان  
بخوبی مشاهده کرد .

## مبارزه طبقاتی ، نیروی محرکه و تکامل جامعه

از زمانی که جامعه' اشتراکی اولیه بر اثر تکامل نیروهای مولد در منحوس  
تلاش شد و این تلاشی به پیدایش طبقات انجامید . تاریخ جامعه'  
بشر تاکنون تاریخ مبارزه' طبقاتی است .

\* مرد آزاد و برده ، پاتریسمین و یلین ، مالک و سرف باستار  
کار و شاگرد ، خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده  
و مبارزهای بلا انقطاع گاه نهان ، گاه آشکار ، مبارزهای که هر بار  
یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فئای مشترک طبقات  
متخاصم ختم میگردد ، دست زده اند . ( مانیفست ) .

مبارزه' طبقاتی شکل بروز قانون دیالکتیکی تضاد در جامعه' انسانی  
است . دیالکتیک مارکسیستی سرچشمه' تامل را در طبیعت و اجتماع ، تضاد  
میان نیروها ، میان گرایشهای روزی اشیا' و پدیده ها میداند . در جامعه  
نیز مبارزه' طبقاتی نیروی محرکه' پیشرفت و تکامل است . ماتریالیسم تاریخی  
قانون حرکت و تکامل جامعه' طبقاتی را در این میدانده که :

\* کلیه' مبارزات تاریخی در زمینه' سیاسی ، مذهبی ، فلسفی  
یا هر زمینه' دیگر در واقع بیان کم و بیش روشن مبارزات طبقاتی اجتماع  
اند . وجود و بنا براین برخورد این طبقات وابسته به درجه'

تکامل وضع اقتصادی آنها ، نوع و شیوه تولید آنها و بر این اساس  
مبادله آنها است . ( انگلس ) .

این قانون عام است و در تمام جوامع طبقاتی صدق میکند .  
تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی به نظریات غیر علمی در تاریخ  
سایان بخشد . نظریاتی که موجب آنها هر فرد در جامعه مستقل از دیگران  
عمل میکند . و تاریخ گویا مجموعه حوادثی است که پیرو هیچ قانونی نیست .  
مارکسیسم در کلاسی پیچیده و بفرنج حوادث تاریخی جوامع طبقاتی به  
قانونندی دست یافت و نشان داد که مبارزه طبقاتی قانون تمام جوامعی  
است که به طبقات منخاضم تقسیم شده اند و نشان داد که مبارزه طبقاتی  
نیروی محرک تکامل جامعه است .

بورژوازی ترقی و پیشرفت تکمیل را بحساب خود میگذارد ، در حالی  
که تکامل تکمیل بخودی خود مورد علاقه او نیست . بدون مبارزه و مقاومت  
کارگران ، سرمایه دار ترجیح میداد سود خود را ، هرچه بیشتر از تقلیل  
درستزد و افزایش ساعات کار بدست آورد . اگر سرمایه دار به تکمیل  
و بکار بردن آن تعادل نشان میدهد برای آنست که در کار رقابت در  
بازار ، با مبارزه سرسخت طبقه کارگر روبرو است . همین مبارزه است  
که جامعه را جلو میراند ، همین مبارزه است که وسیله نابودی و پوسیدگی  
و وسیله برانداختن نظام کهنه است . این تضاد طبقاتی را که پیوسته حاد  
حاد تر میشود سرانجام انقلاب اجتماعی حل میکند . انقلاب حادترین  
شکل برخورد طبقاتی است .

تمام " تئوری های " که در برده یا آشکار مبارزه طبقاتی را نفی میکنند  
یا این مبارزه را نه به عوامل درونی جامعه بلکه به عوامل خارجی نسبت  
میدهند ، یا مبارزه طبقاتی را که سرچشمه تکامل جامعه است مانع  
بر سر راه پیشرفت جامعه می شمارند . تمام این " تئوری ها " بر واقعیات  
تکیه نمی زنند و هدفشان حفظ نظام موجود ، حفظ منافع طبقات استثمارگر  
است .

مبارزه طبقاتی از اختلافی با تضاد منافع طبقاتی ناشی میشود و



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

\* بورژوازی نه تنها سلاحی را حداری کرد که هلاک‌کنش  
 خواهد ساخت بلکه مردمی را که این سلاح را بسوی او متوجه  
 خواهند نمود یعنی کارگران معاصر یا پرولتاریا را نیز بوجود آورد.\*  
 \* با رشد و تکامل صنایع بزرگ خود آن شالوده‌های کبورژوازی  
 بر اساس آن به تولید منعمول است و محصولات را به خود اختصاص  
 میدهد فرو میزند. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورشان خود را به  
 وجود می آورد. فنای او و پیروزی پرولتاریا بطور همانندی ناگزیر  
 است\* (مانیفست).

پرولتاریا بر حلال تمام طبقات دیگر که بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه  
 روال می بیند خود محصول صنایع بزرگ است و با تکامل آن رشد می یابد.  
 عبارت دیگر پرولتاریا به نا گذشته بلکه با آینده، با تکامل آینده، جامعه  
 در پیوند است. تکامل جامعه، سرمایه داری نه تنها موجودیت پرولتاریا  
 را تهدید نمیکند بلکه پیوسته بر اهمیت کمی و کیفی آن می افزاید، مقام  
 او را در جامعه ارتقا میدهد.

منافع و آرمانهای طبقه کارگر با تکامل نیروهای مولد او در تضاد  
 نیست، در انطباق کامل با آنست. نیروهای مولد اکنون به آنچنان سطحی  
 از تکامل رسیده اند که با شکل مالکیت سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی  
 بر وسائل تولید در تناقض اند و ناگزیر این شکل باید جای خود را به  
 مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید واگذارد. این وظیفه تاریخی تبدیل  
 مالکیت خصوصی سرمایه داری بر وسائل تولید به مالکیت اجتماعی، از آن  
 پرولتاریا است. پرولتاریا یگانه طبقه‌ای است که دارای مالکیت خصوصی  
 نیست، مالکیت خصوصی را مقدس می شمارد و به آن وابستگی ندارد.  
 مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، پایه استعمار و ستم طبقاتی است، منافع  
 پرولتاریا در برانداختن این مالکیت و در نتیجه برچیدن بساط استعمار  
 و ستم طبقاتی است. بر همین پایه است که منافع اساسی همه زحمتکشان  
 و استثمارشوندگان با منافع پرولتاریا عیناً پیوند میخورد. و به اتحاد  
 آنها در مبارزه پایه ماری وعینی میدهد.

طبقه کارگرمحت شرایط زندگی و منافع طبقاتی مبارزی پیگیر و آشتی -  
 ناپذیر علیه نظام سرمایه داری است . یگانه طبقاتی است که واجد تمام  
 خصائل لازم برای تحقق وظیفه تاریخی خویش است . تمرکز تولید در مؤسسات  
 تولیدی بزرگ ، کارگران را بسوی تشکل و سازمان می برد ، در آنها روح زندگی  
 مشترك و مبارزه مشترك می دمند ، آنها را به پیروی از انضباط اکید میراند ،  
 صفوف آنها را در مبارزه تنگتر می سازد ، به پشتیبانی از هم و همبستگی با  
 هم می کشاند . این واقعیت که سرمایه داری هزاران و ده ها هزار کارگر  
 را در شهرهای بزرگ ، در زیر یک سقف و در شرایطی برای همه یکسان  
 گرد می آورد ، مبارزه طبقه کارگر را از صورت پراکنده ، آنگونه که دهقانان  
 گرفتار آنند بیرون می آورد و بدان تمرکزی بخشد . اگر این نکته را هم  
 اضافه کنیم که طبقه کارگر به اندیشه علمی انقلابی و تئوری سوسیال علمی  
 گرایش دارد ، آنگاه در صحت این حکم نمیتوان تردید داشت که " بین همه  
 طبقاتی که اکنون در برابر بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه  
 واقعا انقلابی است " ( مانیفست ) . شایستگی طبقه کارگر در رهبری  
 انقلاب آزاد پیخش از همین خصائل بر می خیزد .

## اشکال مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی به سه شکل جریان می یابد :

مبارزه اقتصادی - از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی  
 پرولتاریا است زیرا لزوم دفاع از شرایط زندگی ، دفاع از منافع اقتصادی  
 هر کارگری حتی اقتدار عقب افتاده کارگران نیز معلوم است . هر جا که  
 شیوه تولید سرمایه داری پدید می آید مبارزه اقتصادی طبقه کارگر ناگزیر  
 بروز می کند .

مبارزه اقتصادی به این منظور صورت می گیرد که از درجه استثمار  
 بکاهد ، شرایط زندگی و کار و کارگران را بهبود بخشد . از اینرو مطالبات  
 کارگران در این مبارزه افزایش دستمزدها ، تعطیل ساعات کار ، بهبود شرایط  
 کار و غیره است . اعتصاب وسیله مبارزه اقتصادی است که ممکن است در





چنین آگاهی طبقاتی خود بخود در مغز هر کارگری پدید نیاید .  
 البته رشد و تکامل سرمایه داری کارگران را در کارخانه ها و موسسات -  
 تولیدی هرچه بیشتر گرد می آورد ، سازمان میدهد و به مبارزه اقتصادی  
 می کشاند . معدنك جنبش طبقه کارگر در این سطح جنبشی خود روست  
 و از چارچوب درت منافع اقتصادی و اتحادیهای فزاینده میروود . برای آنکه  
 این جنبش خود رو به جنبش آگاهانه و انقلابی بدل گردد ، طبقه کارگر  
 باید به آگاهی طبقاتی دست یابد ، با تئوری انقلابی آشنا شود . درك  
 طبقه کارگر از رسالت تاریخی خود بمثابة گورکن بورژوازی و آفریننده جهان  
 نوین کمونیستی شرط لازم برای تبدیل جنبش خود رو به جنبش آگاهانه و انقلابی  
 است . مبارزه ایدئولوژیک فقط زمانی نتیجه می بخشد که با مبارزه اقتصادی  
 و سیاسی همراه باشد . لنین بدرستی می آموزد که پرورش واقعی توده ها  
 هرگز نمیتواند جدا و برون از مبارزه مستقل سیاسی و بورژوازی انقلابی  
 صورت گیرد . فقط مبارزه ، طبقه استثمارشونده را تربیت میکند . فقط  
 مبارزه او را به عظمت نیروی خویش آشنا میسازد و افق دید او را توسعه  
 می بخشد ، شایستگی او را در مبارزه بالا می برد .  
 نه جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی قابل تصور است و نه تحقق  
 سوسیالیسم علمی بدون در آمیختن آن با جنبش کارگری . آزادی طبقه  
 کارگر از یوغ سرمایه و بنای جامعه سوسیالیستی ، وحدت جنبش کارگری را با  
 تئوری انقلابی سوسیالیسم علمی ایجاب میکند . این وحدت در حزب طبقه  
 کارگر تجسم می یابد که ایدئولوژی سوسیالیستی را بجهان طبقه کارگر می برد  
 و آنها را با جنبش کارگری پیوند میدهد . طبقه کارگر تنها تحت رهبری حزب  
 خود امکان می یابد بمثابة نیروی واحد و متشکل وارد عمل شود .

مبارزه سیاسی - مبارزه طبقاتی پرولتاریا زمانی آغازیدن میکند  
 که این مبارزه از حدود دفاع از منافع اقتصادی و آنی بدر آید و به مبارزه  
 سیاسی بدل گردد ، زمانی که مبارزه علیه تمام طبقه سرمایه داران و علیه  
 دولتی که از این طبقه پشتیبانی میکند صورت گیرد .

• مبارزه طبقاتی وقتی بصورت واقعی گیر و تکامل یافته در میاید که زمینه سیاسی را در برگیرد . . . مارکسیسم مبارزه طبقاتی را فقط زمانی تکامل یافته و در مقیاس همه کشور میدانند که نه تنها سیاست را در برگیرد بلکه در سیاست به اساسی ترین نشه آن یعنی سازمان قدرت دولتی بپردازد . ( لنین ) .

همین نشه وجه تمایز مارکسیسم از رفورمیسم و سوسیال دموکراتیسم است که سیاست را تا آنجا قبول دارد که به سرنگونی قدرت دولتی بیاجامد حال آنکه هدف عمده طبقه کارگر از مبارزه سیاسی سرنگونی قدرت حاکمه و استقرار قدرت سیاسی خویش یعنی دیکتاتوری پرولتاریا است . به همین علت است که مارکسیسم مبارزه سیاسی مقام اول ، مقام فرماندهی میدهد و مبارزت اقتصادی و ایدئولوژیکی را در خدمت آن و تابع آن میدانند .

مبارزه سیاسی قاطع ترین شکل مبارزه طبقاتی است ، این مبارزه روابط طبقه کارگر را با طبقات و قشرهای دیگر جامعه بورژوازی ، دولت بورژوازی و سبائین د ولنتعمین میکند . در اینجا مبارزه کارگران این یا آن کارخانه ، علیه این یا آن سرمایه دار یا خاندان نوبل به مطالبات اقتصادی یا اجتماعی نیست ، بلکه سخن بر سر مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار یا خاندان نوبل به حقوق سیاسی ، بخاطر روابطگون ساختن د ولنتبورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است . مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه دار ناچار باید مبارزه سیاسی باشد ، زیرا منافع اقتصادی طبقه سرمایه دار فقط هر چه علیه مالکیت سرمایه اری بروسایل تولید توسط دولت بورژوازی حفظ و حراست میشود و پرولتاریا ناگزیر باید این دولت را سرنگون کند تا استثمار را براندازد و آزادی خود را ازستم طبقاتی بدست آورد .

بدین ترتیب مبارزه سیاسی ، طبقه کارگر را یکجا در برابر طبقه سرمایه دار میگذارد و نه فقط بخشی از کارگران را در مقابل سرمایه داران جدا و منفرد آنگونه که مبارزه اقتصادی ایجاب میکند . مبارزه سیاسی دفاع از منافع اساسی و بنیادی طبقه کارگر را در نظر میگیرد و نه دفاع از منافع آنی و روزمره وی را آنگونه که مبارزه اقتصادی ایجاب میکند ، مبارزه سیاسی تحت رهبری حزب طبقه کارگر ، کارگران را با آگاهی طبقاتی پرورش میدهد





[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

زحمتکشان از استثمار و ستم طبقاتی بیکار میکند بهترین مدافع منافع واقعی  
حلق و سپس است .

## مبارزه طبقاتی در مرحله

### گذار از سرمایه داری به کمونیزم

مبارزه طبقاتی در مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم امری  
ناگزیر است . استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان مبارزه طبقاتی نیست ،  
ارامه آن به اشکال جدید است . این مبارزه میان بورژوازی که از قدرت  
سزیر افتاده و پرولتاریا که قوت سیاسی را بکف آورده ، میان سرمایه داری  
که مغلوب شده ولی نابود نگردیده و سوسیالیسم که زاده شده ولی هنوز  
ناتوان است جریان مییابد و هنوز از نیروهای محرك تكامل جامعه است .  
این مبارزه متوجه طبقات استثمارگر است که پس از سرنگونی هنوز مقاومت  
بجرح میدهند و از طرق مختلف به اعمال فشار می پردازند و همچنین  
متوجه عناصر بورژوازی تازه ، علیه عناصر روزیونیست و منحط که در جامعه  
پدید میآیند و بالاخره متوجه فشار از خارج از جانب امپریالیسم .  
ساختمان سوسیالیسم ، بر شرایط مبارزه سرسخت میان پرولتاریا  
و بورژوازی در مقیاس ملی و بین المللی ممکن نیست آرام ، بدون دشواریها  
و بدون تضادها صورت گیرد . پرولتاریا میزند برای آنکه بنای سوسیالیسم  
را به پیش راند و بورژوازی دست و پا میزند تا نظام سرمایه داری را باز-  
گرداند . مبارزه میان دوره سوسیالیستی و سرمایه داری مبارزه ای پس  
طولانی است و تا زمانی که به پیروزی کامل و نهائی نیانجامیده ، خطر  
بازگشت نظام کهنه همچنان باقی میماند .

" برای استثمارگران ، ناگزیر امید به بازگشت باقی میماند و

این امید به تلاش و کوشش برای بازگشت تبدیل میشود . پس از  
نخستین شکست جدی ، استثمارگران سرنگون شده که بر انتظارات  
شکست نبورند ، به آن باورند اشتند و تصور آنها بخود راه نمیدارند  
با نیروئی ده برابر ، با هیجانی بیانوار ، با کینه ای حد بارفزونتر برای  
بازگردانیدن بهشت از دست رفتن بیکار میگردانند ( لنین )

این نیروی مقاومت استثمارگران در ارتباطات اجتماعی وسیع آنها است. در توانایی اداره امور دولت، ارتش و اقتصاد است، در پشتیبانی سرمایه، بین المللی از آنها است. از اینها مهتر در افکار، عادات و رسوم و اخلاقیات است که با آنها هزاران سال توده های مردم را مسموم ساختند. استثمارگران با استفاده از این نیروی خود را با پرولتاریا به اشکال مختلف و در تمام شئون اقتصادی سیاسی و نظامی و فرهنگی ادامه میدهند. افکار توده ها را علیه پرولتاریای پیروزند برمی انگیزند و چنانچه در توانایی آنها باشد از نیروی مسلح نیز روی نمیکردانند. اما مبارزه طبقه استثمارگر بطور عمده پنهانی است، خرابکارانه و کارشکنانه است.

\* دشمن بدون اسلحه پنهان تر است، محیل است، سالورتر و کین تیزتر از دشمنی است که سلاح در دست دارد. ( مائوسهون )

این دشمنان طبقاتی با برافراشتن پرچم سرخ به پرچم سرخ حطلمیبرند

\* وظیفه ما درهم شکستن مقاومت سرمایه داران است نه فقط مقاومت جنگی و سیاسی، بلکه مقاومت ایده ای آنها که عمیقترین و نیرومندترین مقاومت است. ( لنین )

در واقع هم استثمارگران نامدنی طولانی برتری خود را در عرصه ایدئولوژی حفظ میکنند. استثمارگران طی هزاران سال از ایدئولوژی و فرهنگ برای فریب و تحمیل و خواب کردن توده ها و تحکیم قدرت سیاسی خود استفاده کرده اند. این ایدئولوژی و فرهنگ در اذهان توده ها ریشه روانید و تا تیر وسیع و عمیقی بر جامعه باقی گذاشته است. این ایدئولوژی نسه تنها در افکار و عقاید بلکه در عادات و رسوم که تا مدتی طولانی بشابه میراث گذشته باقی میمانند تجلی میکنند. و درست با استفاده از همین ایدئولوژی است که استثمارگران پس از فروافتادگی از مسند قدرت، افکار را برای بازگشت به نظام کهنه آماده میسازد.



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

فرمانروا تعاضد دارد . تعالیم مربوط به دولت در این راه بکار می‌رود که امتیازات اجتماعی را تهرئه کند ، وجود استعمار را تهرئه کند ، وجود سرمایه داری را تهرئه کند . پس در این مسئله انتظار بیطرفی داشتن یا در این مسئله چنان برخورد کردن که گویا ممکن است مدعیان علیت در این مورد نظریه‌ای صرفاً علمی ابراز دارند؛ اشباهی عظیم خواهند بود . \*

دولت یکی از تاهسیات روینائی جامعه ، یکی از تاهسیات سیاسی جامعه است و بنا براین مانند هر پدیده روینائی دارای خصیلت طبقاتی است .

دولت روینای سیاسی زیربنای اقتصادی است ؛ مستقیماً از زیربنای اقتصادی بر میخیزد و بر زیربنای اقتصادی خود تاهثیر عمیقی میگذارد . دولت قدرت اقتصادی طبقه حاکمه را با قدرت سیاسی تکمیل میکند ، همین منافع اساسی طبقه حاکمه است ، منافع آنی که از نظام اقتصادی سرچشمه میگیرد .

دولت نیرومندترین افزار طبقه حاکمه در تمام سیستم روینا است و برای حفظ سلطه اقتصادی و سلطه طبقه ، برای حفظ و صیانت زیربنائی که خود از آن برخاسته است مورد استفاده قرار میگیرد . اما از اینحا نباید نتیجه گرفت که نقش اشکال دیگر روینا ناچیز است . نیروی روینا در وحدت و تاهثیر متقابل همه عناصر آنست . معدلك در این میان نقش قاطع و تعیین کننده از آن دولت است .

سرنوشت نظام اقتصادی وابسته به تناسب نیروهای طبقاتی ، به جریان مبارزه میان طبقات و درجه رشد این مبارزه است . مبارزه طبقاتی در تکامل یافته ترین شکل خود همانا مبارزه سیاسی است یا به مفهوم دیگر مبارزه بخاطر تصرف قدرت دولتی است . بنا براین سرنوشت نظام اقتصادی وابسته به قدرت دولتی است . انگگرینویسد :

\* جنبش اقتصادی در مجموع و بطور کلی راه خود را میگذراند

اما این جنبش باید همچنین تاثير متقابل جنبش سياسي را که خود  
 ايجاد کرده و از استقلال نسبي برخوردار است بر روی خود احسا  
 کند . . . تاثير متقابل قدرت دولتي بر تکامل اقتصادي سه نوع  
 مي تواند باشد : قدرت دولتي ممکن است در همان جهت تکامل  
 اقتصادي تاثير بخشد در اينصورت کار بسرعت پيش مي رود ؛ ممکن  
 است عليه تکامل اقتصادي تاثير گذارد ، در اينصورت در همان  
 حاصر ، در مورد هر کشور بزرگ پير از فاصله زماني معيني کارش  
 بورژواکستي مي انجامد ؛ يا اينکه ممکن است در برابر رشد اقتصادي  
 در جهات معيني موانعي ايجاد کند و در جهات ديگر آنها حلو  
 راند ؛ اين حالت سرانجام بيکي از دو حالت قبل منحصر ميگردد .  
 اما روشن است که در حالات دوم وسوم قدرت سياسي ميتواند به  
 رشد اقتصادي زبان عطيمي وارد آورد ، ميتواند موجب انسلاي  
 مقدار انبوهي نيرو و مائريل گردد . ( نامه به انجمن ، اکتبر ۱۸۹۰ )

دولت با وضع قوانين به دفاع از نظام اقتصادي موجود مي پردازد ،  
 امتيازات طبقه حاکمه و انگال مالکيت را تحکيم ميکند ، بقايای روستاي جامعه  
 کهنه را برمي اندازد ، از فعاليت و عمل سازمانها و تاثيرات نويني  
 که بادست طبقات انقلابي بوجود ميآيند جلو ميگيرد . از اين رو دولت  
 و حقوق با يکديگر ارتباط ناگسستي دارند . اگر دولت عنصر سياسي روستا  
 است ، حقوق عنصر قضائي آنست ؛ حقوق سيستم موازين قضائي است که  
 بين منافع طبقه حاکمه است و تبعيت از آنها حتمي و اجباري است .

## تعريف دولت ، چگونگي پيدائش آن ، علائم آن

دولت سازمان سياسي طبقه اي است که از لحاظ اقتصادي حاکم  
 است ، سازمانی است در دست طبقه حاکمه برای سرکوب طبقات ديگر .  
 در تمام مراحل تاريخ جامعه استشاري ، طبقات استثمارگر اقليت  
 کوچکی را تشکيل ميدهاند ، اقليتي که اکثريت عظيمي را استثمار ميکند ،  
 است . اين اقليت برای استثمار اکثريت بايد وسيله اي ، افزاري در دست





دولت محصول و مظهر آشتی ناپذیر بودن تضاد های طبقاتی است . هر جا ، هر زمان و تا آنجا که از نظر عینی نتوان تضاد های طبقاتی را آشتی داد ، در آنجا و در آن زمان و تا آنجا است که دولت بوجود میاید و بالعکس . وجود دولت دال بر این است که تضاد های طبقاتی آشتی ناپذیر اند ."

بدین ترتیب دولت مائین خاصی برای انقیاد يك طبقه توسط طبقه دیگر است که در درون خود جامعه بدنبال تقسیم جامعه به طبقات لازم و پدید میاید . بنا بر این آن نظری که دولت را دستگاهی جدا از طبقات مافوق طبقات و مافوق جامعه میدانند از بیخ و بن نادرست است . این نظر بر آنست که دولت بخاطر " حفظ نظم " و " تأمین آرامش و امنیت " افراد جامعه بوجود آمده است . با آنکه دولت بخاطر آنست که منافع متضاد و آشتی ناپذیر طبقات متخاصم را آشتی دهد و مبارزه طبقاتی راه اعتدال به پیماید . در تمام این نظریات ماهیت طبقاتی دولت در پرده میماند و این درست آن چیزی است که طبقه حاکم خواستار آنست . اما آنچه در واقعیت مشهود می اوفتد اینست که سیاست دولت در هر زمینه ای که باشد بسود طبقه حاکم و در جهت تأمین منافع طبقه حاکم و سرکوب نمودن های زحمتکش است .

در جامعه اولیه ، چنانکه آمد ، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود نداشت ، از طبقات و استثمار هم اثری نبود . گروه کوچک انسانی که به اشتراك ، وسائل زندگی خویش را فراهم میآوردند ، هم دارای منافع مشترکی بودند و هم دارای منشاء مشترکی و منشاء مشترك از این لحاظ که تمام افراد دودمان با یکدیگر قرابت خونی و نسبی داشتند ، چند دودمان که در جوار یکدیگر میزیستند تشکیل قبیله میدادند و چند قبیله تشکیل میدادند . همه افراد جامعه از حقوق مساوی برخوردار بودند . مناسبات افراد میان خود و نسبت به کار مشترك را عادات و رسوم ، سنن و عقاید مذهبی تنظیم میکرد .

در راه دودمان شورائی مرکب از ریش سفیدان قرار داشت که

اتوریته آنها و اجرای اوامر آنها ، شره احترام افراد به اراده جمع بود که آنها را انتخاب کرده بود . قبیله و ایل نیز از طرف شوراهائی اداره میشد که در آغاز مرکب بود از سران دودمانها و بعدا مرکب از افرادی که در محامع عمومی انتخاب میشدند . در کنار شورا يك فرمانده نظامی نیز انتخاب میشد . وظائف شورا عبارت بود از سازمان دادن کار مشترك ، نظارت بر مخازن آب بویژه در مناطق گرمسیر ، حل اختلاف میان افراد دودمان با میان دودمانها و قبائل ، اجرای رسوم مذهبی ، دفاع در برابر تجاوز از خارج . برای دفاع در برابر تجاوز بیگانه همه افراد در موقع لازم اسلحه میگرفتند و علیه دشمن می جنگیدند . نیروی مسلحی در ورای مردم و جدا از مردم وجود نداشت ، قدرت بنحوی در دست مردم بود . در چنین جامعه ای اجباری در کار نبود و دستگاهی نیز که وسیله اجبار باشد ، یعنی دولت وجود نداشت .

با افزایش جمعیت ، با پیدایش تقسیم اجتماعی کار و مالکیت خصوصی و مبادله ، تقسیم افراد بر حسب قرابت خوئی بهم خورد ، پیشه وران و بازرگانان در شهرها سگی گرفتند و دیگر اثری از دودمان ، قبیله و ایل برحای نما و نمیتوانست بماند . تقسیم اهالی بر حسب قرابت خوئی و دودمان های خود را به تقسیم اهالی بر حسب سرزمین واگذار کرد . شورای نمایندگان مردم دیگر مرکب از نمایندگان دودمان و قبیله و ایل نبود بلکه نمایندگان مردمی بود که در سرزمین معینی می زیستند . اختلاف و تمایز طبقاتی جای تساوی افراد را گرفت .

بدین ترتیب وحدت جامعه اشتراکی اولیه برهم خورد ، برابری افراد و حقوق برابر آنها جای خود را به نابرابری وا گذاشت . از این موقع است که برای حفظ و حراست ثروت و امتیازات اقلیت حاکم از دستبرد توده ، برای اجبار توده ها به تبعیت و اطاعت از طبقه حاکم دستگاهی لازم آمد و این دستگاه چیزی جز دولت نیست .

قدرت این دستگاه از اتوریته شخصی کارمندان آن ، آنگونه که در جامعه اشتراکی اولیه مشهود بود سرچشمه نمیگردد ، بلکه محصول ارگان های مقتدری است که بدون آنها ، این دستگاه نمیتواند وظائف خود

را انجام دهد . مهمترین این ارگان ها عبارتند از ارتش منظم ، پلیس ، ژاندارمری ، دادگستری و زندان و غیره و غیره . اگر در گذشته قدرت از آن خلق و اسلحه در دست خلق بود ، اکنون این قدرت از خلق جدا میشود و بصورت ارتش منظم و پلیس و ژاندارمری در دست طبقه حاکمه متمرکز میگردد .

طبقات استثمارگر پس از آنکه دولت را بشابه افزار اسارت زحمتکشان بوجود آورند ، تمام بار هزینه این دستگاه را نیز با وادار کردن اهالی به پرداخت مالیات ، بر دوش آنان گذارند . توده های اسیر باید هزینه دستگاه عظیمی را بپردازند که بخاطر نگاهداری آنها در زیر یوغ ستم و استثمار پدید آمده است .

انگلس برای دولت دو علامت ذکر میکند : نخست وجود قدرت عمومی یعنی آن چنان قدرت اجتماعی که از توده ها جدا است و در سازمانهایی مرکب از افراد مسلح تجسم مییابد و دیگر تقسیم اهالی نه بر حسب قرابت خونی بلکه بر حسب سرزمینی که در آن بسر میبرند ( استان ، فرمانداری ، شهرستان ، بوزن و غیره ) .

با پیدایش و تحکیم مالکیت خصوصی بر وسائل تولید نابرابری افراد همواره فزونی میگیرد . اگر در نظام اشتراکی اولیه انسانها حقوق اعضای جامعه را محترم شمردند و با وظایف تکالیف خود را در برابر جامعه انجام میدادند ، در جامعه طبقاتی تمایل طبقات اسیر به رهایی از استثمار و محرومیت از امتیازات استثمارگران امر مسلمی است . عادات و رسوم ، معتقدات مذهبی جامعه اشتراکی نه تنها در برابر این تمایل سدی نمیکشید ، بلکه آنها ضرور جلوه میداد . اینجا است که طبقه حاکم به تدوین موازین حقوقی - و ایجاب تاهیمات متناسب با آنها دست میزند که مبین اراده وی باشد و مراعات آنها را با دست ارتش و پلیس و دادگاه ها و زندانها برای همه بویژه برای زحمتکشان اجباری میسازد . بدین سان دولت پس از آنکه پدید میاید برای انجام وظایف خود بر موازین حقوقی تکیه میزند . حقوق اراده طبقه حاکم است که بصورت قانون تجلی میکند . حقوق و دولت با یکدیگر ملازمه دارند . وضع قوانین بدون دستگاه دولتی ، دستگاهی

که مردم را به پیروی از آنها وادارد کار عبث و بیهوده‌ای است. بگفتن این :

« حقوق بدون دستگامی که بتواند رعایت موازین حقوقی را تحصیل کند ، هیچ است » .

رابطه ناگسستی دولت و حقوق باز هم از اینجا معلوم میشود که تا «سیمات حقوقی مانند دادگاه ها و تمام دستگاه قضائی ، افزارهای قدرت دولت اند .

## وظائف اساسی دولت

دولت استثمارگر در فعالیت خود دو وظیفه اساسی بر عهده دارد :

یکی داخلی که وظیفه «عده» او است و دیگری خارجی .

وظیفه داخلی دولت این است که اکثریت استثمارشونده «خلق زار» زیر یوغ و سلطه طبقه حاکم نگاه دارد . استثمارگران وسائل تولید را در دست خود متمرکز میسازند و همین پایه اقتصادی قدرت آنها را تشکیل میدهد . اما قدرت اقتصادی به تنهایی برای اجبار استثمارشوندگان به اطاعت و استثمار کافی نیست . توده های زحمتکش برای رهائی خود بسختی علیه استثمارگران میروند ، اینست که بدون یک سلسله قوانین که مالکیت ، منافع و امتیازات آنها را از دستبرد خلق مصون دارد ، بدون دولت که خلق را به تبعیت از این قوانین وادارد ، نمیتوان مقاومت توده ها را درهم شکست . اینجا است که دولت به مثابه «افزار قهر سیاسی برای حفظ قدرت سیاسی وارد عمل میشود .

اعمال قهر از جانب دولت یگانه شیوه آرام کردن توده ها نیست . دولت برای اسارت زحمتکشان به طرق دیگری نیز توسل میجوید ، از آنجمله از مذهب ، مدرسه ، مطبوعات ، رادیو ، تلویزیون ، سینما . . . برای پراکندن ایدئولوژی خود در میان زحمتکشان استفاده میکند ، از دستیاران خود برای ایجاد نفاق و سرخوردگی از مبارزه مدد میگیرد ، در موارد ضروری

به فرم تن در می‌دهد و بدین ترتیب ابزار قهر سیاسی را با ابزار اسارت  
معنوی و ایدئولوژیکی زحمتکشان تکمیل میکند .

وظیفهٔ خارجی دولت استثمارگران از یکسو دفاع از سرزمین‌های طبقه  
حاکمه در برابر تجاوز و هجوم از جانب دولت‌های دیگر است و از سوی  
دیگر توسعهٔ سرزمین‌های طبقه حاکمه بحساب سرزمین‌های دولتهای دیگر .  
وظایف داخلی و خارجی دولت از یکدیگر تفکیک ناپذیرند ؛ وظیفهٔ  
خارجی ادغام وظیفهٔ داخلی و مکتب آنست . اگر وظیفهٔ داخلی حفظ ثروت  
استثمارگران و افزایش آن از طریق استثمار است ، وظیفهٔ خارجی حفظ  
ثروت استثمارگران و افزایش آن از طریق تصرف سرزمین‌های تازه و استثمار  
نوده‌های این سرزمین‌ها است . در دوران‌های برده‌گی و قبودالی  
وضع بدین منوال بود ، در عصر بورژوازی نیز بر همین منوال است . در جامعهٔ  
سرمایه‌داری دولت بورژوازی ابزار برده‌گی مزدوری طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان  
است ، اما در عین حال افزاری است برای تحصیل بازارهای جدید ، منابع  
مواد اولیه ، مناطق سرمایه‌گذاری و تقسیم مجدد جهان . رابطهٔ ناگسستی  
سیاست خارجی و داخلی از آنجا معلوم میشود که تشدید خصلت ارتجاعی  
دولت بورژوازی با تعایل و گرایش به تجاوز و تصرف سرزمین‌های دیگران  
همراه است . هر اندازه تشدید تضاد‌های درونی وضع طبقه حاکمه را  
ناپایدارتر و متزلزل‌تر گرداند ، دولت سرپخته‌تر و بیشتر بسوی سیاست  
اعمال فشار در داخل و خارج گرایش می‌یابد .

## انواع و اشکال دولت

تاریخ جامعهٔ استثمارگر تاکنون سه نوع دولت بخود دیده است :  
دولت برده‌داری ، دولت قبودالی ، دولت بورژوازی . نوع دولت را آن  
زیربنای اقتصادی تعیین میکند که دولت به مثابهٔ روینای سیاسی بر روی  
آن پایه می‌گیرد ، چنانکه زیربنای اقتصادی برده‌گی ، دولت نوع برده‌گی را  
بوجود می‌آورد و زیربنای اقتصادی جامعهٔ قبودالی و سرمایه‌داری به پیدایش  
دولت‌های نوع قبودالی و بورژوازی می‌انجامد . بدین ترتیب انواع دولت

از لحاظ مضمون طبقاتی خود با یکدیگر متفاوت اند .  
 دولت سوسیالیستی ، دیکتاتوری پرولتاریا دولت نوع خاصی است  
 که بعد از آن سخن بمیان خواهد آمد .  
 نوع دولت هرچه باشد ، ماهیت دولت چیزی جز دیکتاتوری یک طبقه  
 بر طبقات دیگر نیست ، ولی این نوع و این ماهیت میتواند جامه های مختلف  
 بپوشد ، میتواند اشکال مختلف بخود بگیرد .  
 دولت برده داری نخستین نوع دولتی است که بر اثر پیدایش طبقات  
 برده داری پدید آمد . این دولت در نیای باستان یا شکل  
 سلطنتی و پادشاهی داشت ، مانند استبدادهای شرقی ( در کشورهای  
 مشرق زمین ) و امپراطوری ( اسکندر مقدونی در یونان و ژول سزار در روم )  
 و یا شکل جمهوری ( آتن در قرن پریکلس ، روم در دوران اول حیات خود )  
 جمهوری نیز با آریستوکراتیک بود یا دموکراتیک . در جمهوری آریستوکراتیک  
 عده قلیلی از ممتازان و در جمهوری دموکراتیک همه در انتخابات شرکت  
 می جستند ولی همه برده داران ، همه به استثنای بردگان ، بردگان  
 در زمره خلق به شمار نمی آمدند ، قانون روم آنها را بمنزله اشیا در نظر  
 میگرفت ، آنها " افزارهای تولید بی زبان " بودند .

" در همان ارضه برده داری ، در کشورهایی که به نسبت  
 آن روزگار از همه پیش افتاده تر ، با فرهنگ تر و تمدن تر بودند مثلا  
 در یونان و روم باستان ، که تماما بر اساس بردگی قرار داشتند ما  
 با شکل های متنوع دولت روبرو هستیم . در همان موقع تفاوت میان  
 سلطنت و جمهوری ، میان آریستوکراسی و دموکراسی بظهور میرسد .  
 سلطنت بمنزله قدرت یک نفر ، جمهوری بمنزله فقدان قدرت غیرانتخابی ،  
 آریستوکراسی بمنزله قدرت اقلیت نسبتا کوچک ، دموکراسی بمنزله  
 قدرت خلق ( دموکراسی اگر لفظ به لفظ هم از یونانی ترجمه شود  
 بمعنای قدرت خلق است ) همه این تفاوتها در دوران بردگسی  
 بوجود پیوست . علی رغم این تفاوتها دولت ارضه برده داری دولت  
 برده داری بود ، خواه سلطنت ، خواه جمهوری و این یک خواه